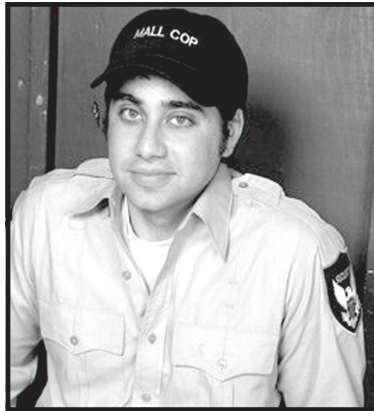




گفت‌وگو با دیوید گرینزین، کارگردان فیلم «کیک لوبیا»

عاشق نینجاهای ژاپنی هشتم

مترجم: مینا کشاورز



کیک لوبیا*

فیلمنامه‌نویسان: دیوید گرینزین، نوریکو کیمورا و کریس زلر (بر اساس یکی از افسانه‌های ژاپنی)، کارگردان: دیوید گرینزین، فیلم‌بردار: برایان دانل، تدوینگر و صداگذار: دیوید گرینزین، آهنگ‌ساز: واتارو هوکویاما، بازیگران: ریوچی میاکاوا، سایاکا هاتانو، چیکارا اینونه، تهیه‌کننده: دیوید گرینزین، نوریکو کیمورا و تراس وو، ۱۲ دقیقه، ۱۶ میلی‌متری، سیاه سفید، محصول ۲۰۰۱ آمریکا

سینا پس

چه چیزی را بیشتر از هر چیزی در این دنیا دوست دارید؟ این سؤالی است که معلم تاهارو روز اول مدرسه از او می‌پرسد. و تاهارو خیلی سریع و با خوشحالی جواب می‌دهد: کیک لوبیا. جواب اشتباهی است. چون ماجرا مربوط به سال ۱۹۳۳ در توکیو است و معلم عبوس تاهارو به او می‌گوید تا زمانی که خوراکی‌اش را به امپراتور ترجیح دهد و تا وقتی که احترام امپراتور را رعایت نکند، حق شرکت در کلاس را ندارد. متأسفانه موفق به پیدا کردن فیلمنامه فیلم نشدم و تنها استوری بوردهای فیلم در دسترس بودند. که در واقع پلان به پلان رسم شده‌اند و دیوید گرینزین فیلم را دقیقاً بر اساس همین استوری بوردها تدوین و کارگردانی کرده است.

دیوید گرینزین کارگردان ۳۶ ساله آمریکایی، به خاطر علاقه فراوانش به فرهنگ ژاپن بعد از پایان دبیرستان، سال اول کالج رادر کیوتو گذراند و به فیلم‌سازی علاقه‌مند شد. وقتی به آمریکا برگشت، وارد مدرسه فیلم‌سازی شد و اولین فیلمش **کیک لوبیا** را به عنوان پایان‌نامه تحصیلی‌اش ساخت. گرینزین با این فیلم توانست نخل طلای بهترین فیلم کوتاه جشنواره فیلم کن رادر سال ۲۰۰۱ به دست آورد و البته نخل طلا مهم‌ترین جایزه بین ۲۸ جایزه‌ای است که این فیلم نصیب گرینزین کرد. بعد از فیلم کوتاه **کیک لوبیا** گرینزین بیشتر درگیر تدوین سریال‌های تلویزیونی شده و تقریباً هر سال یک فیلم کوتاه هم می‌سازد که با هیچ یک از آنها موفقیت فیلم اولش تکرار نشد. او با وجود فرصت‌های زیاد برای ساختن فیلم بلند هنوز علاقه‌ای به حضور در سینمای حرفه‌ای ندارد. گفت‌وگو زیر را راجع به کارگردانی و تدوین فیلم **کیک لوبیا** و چگونگی اقتباس و تفاوت‌های فیلمنامه کوتاه و بلند انجام داده است.

داستان کیک لوبیا برگرفته از افسانه ژاپنی عروس قرمز است، در نگاه اول چه چیز این افسانه جذبتان کرد که به سراغش رفتید؟

همیشه داستان‌های قومیت و کشورهای مختلف را دنبال می‌کنم و می‌خوانم. ولی در حقیقت این افسانه در یک لحظه من را بیشتر از همه جذب خودش کرد؛ لحظه‌ای که تارو به جای امپراتور اسم کیک را می‌آورد، واقعاً عالی است. این رفتار صادقانه بیگانه با یک واکنش ظالمانه روبه‌رو می‌شود. وقتی این قسمت از این افسانه قدیمی را می‌خواندم، به این فکر می‌کردم که جواب تارو یک روش زیبا برای دست انداختن گروهی از آدم‌هاست که فکر می‌کنند با زورگویی و تحمیل کردن می‌توانند ملیت، مذهب یا افکار آدم‌ها را تغییر دهند.

چرا اقتباسی که از این افسانه کردید در دهه ۱۹۳۰ در ژاپن می‌گذرد و چرا دوره زمانی دیگری را برای این اقتباس انتخاب نکردید؟

در ابتدا می‌خواستیم زمان و مکانی که داستان فیلمم در آن اتفاق می‌افتد، کاملاً با زمان و مکان افسانه مطابق باشد. قصد داشتم برای ساختن فیلم به ژاپن بروم یا دقیقاً یک مدرسه روستایی ژاپنی (شبییه مدرسه‌هایی که در ۱۸۵۰ وجود داشتند) در لس آنجلس بسازم و وقتی فهمیدم که هر دوی این انتخاب‌ها هزینه خیلی بالایی برای یک فیلم دانشجویی دارند، تصمیم گرفتم اقتباسم را با توجه به امکاناتی که در دسترس هست انجام بدهم؛ به شرطی که به قلب داستان وفادار بمانم. به این نتیجه رسیدم که داستان مربوط به قبل از جنگ جهانی دوم است و تنها مکانی که توانستم در لس آنجلس پیدا کنم که شبیه مدرسه‌های ژاپنی باشد، یک مدرسه ابتدایی خیلی بزرگ بود که در دهه دوم قرن بیستم ساخته شده بود. من داستان را این طور تغییر دادم که قبل از جنگ جهانی دوم و در یک مدرسه خصوصی در توکیو می‌گذرد.

این طور که فهمیدم، ظاهراً شما یکی از ستایش‌کنندگان ازو هستتید. پلان یا سکانسی در فیلم هست که در آن تحت تأثیر ازو باشید؟

به طور دقیق پلان اول فیلم و سکانس پایانی را تحت تأثیر میزانشن‌های ازو بودم. و دوست داشتم میزانشن‌هایم طوری باشند که همه شخصیت‌ها موقع صحبت کردن روبه دوربین باشند. یکی از میزانشن‌های مشهور ازو این است که چهار نفر دور یک میز نشسته‌اند و بطری روی میز از همه جهت و در هر پرسپکتیوی یک شکل است. فکر می‌کنم سادگی و فقدان حرکت دوربین در فیلم‌های ازو شیوه خیلی خوبی است که کارگردان فکرش را روی چیزهای دیگری به جای دوربین متمرکز کند. ضمن این که بقیه افراد هم روی کار خودشان تمرکز می‌کنند و شما با حرکت‌های اضافی دوربین دست و پای بقیه را نمی‌بندید.

بازیگرهای فیلم همه ژاپنی هستند و به زبان ژاپنی صحبت می‌کنند. چطور توانستید آنها را کنترل کنید و اصلاً با آنها ارتباط برقرار کنید؟

از زمانی که کلاس پنجم ابتدایی بودم، جذب فرهنگ ژاپنی شدم. شروع کردم به خواندن کتاب‌های کمیک استریپ فرانک میلر؛ او هم شیفته فرهنگ ژاپن بود و همه کمیک استریپ‌هایش درباره نینجاهای ژاپنی بودند. وقتی کلاس ششم بودم، پدر و مادرم که علاقه من را به فرهنگ ژاپن دیدند، من را